

## داوری امان ناپذیر تاریخ\*

### غلامحسین صدیقی

عبدالحسین مفتاح که دوره خدمات دولتی را در وزارت امور خارجه گذرانیده و در قسمتی از دورهٔ دکتر مصدق به معاونت وزارت امور خارجه رسیده بود و در دولت بعد با سمت کفیل وزارت امور خارجه با سپهبد فضل الله زاهدی همکاری کرده، کتابی از خاطرات خود به نام راستی بیرنگ است» (خاطرات سیاسی عبدالحسین مفتاح) به سال ۱۳۶۳ در پاریس به چاپ رسانیده است. این خاطرات مربوط می‌شود به اول آبان ۱۳۳۱ تا پایان سال ۱۳۴۳.

در قسمتی از آن که حملهٔ نظامی به عراق عنوان شد از مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی وزیر وقت کشور نام رفته است و ایشان توضیحی در آن باره نوشته بودند که برای آگاهی علاقه‌مندان، به دقایق و جزئیات تاریخ معاصر سوادمند است. مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی نسخه‌ای از آن یادداشت خود را به من مرحمت کرده بود که روزگاری چاپ شود و چون قطعاً خوانندگان این نوشته را ندیده‌اند به نقل آن می‌پردازیم. صدیقی این مشروح را ظاهراً در جراید اروپا چاپ کرده است.

در این موضوع که آقای مفتاح عنوان کرده‌اند آقای غلامرضا مصور رحمانی

---

\* آینده، سال هفتم، ۱۳۷۰، ص ۷۴۱...

نماینده نظامی ایران، در بغداد هم در کتاب «کهنه سرباز» تفصیلی آورده است.  
(ایرج افشار)

✱

شرحی درباره کتاب آقای عبدالحسین مفتاح (معاون وزارت امور خارجه در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۳ ه. ش) به نام «خاطرات سیاسی عبدالحسین مفتاح» و فتوکی تگه‌ای از آن مربوط به تشکیل کمیسیونی مرکب از رئیس ستاد وقت (سرتیپ تقی ریاحی) و مفتاح نگارنده در وزارت کشور، خوانده شد. چون مرقوم فرموده‌اید: ماوقع را ... روشن بفرمائید، به حکم:

دوچیز طیره عقل است دم فرو بستن  
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

امثال امر را معروض می‌دارد:

مؤلف راجع به تشکیل کمیسیون در وزارت کشور نوشته است: «حملة نظامی در عراق - روز جمعه پنجم تیرماه (۱۳۳۲) نزدیک شش بعد از ظهر دکتر مصدق مرا احضار کرد و گفت: فردا ساعت ۱۲ در وزارت کشور کمیسیونی تشکیل خواهد شد که شما هم باید حتماً در این کمیسیون شرکت کنید! پرسیدم که موضوع کمیسیون چیست تا خود را آماده کنم. گفت: موضوع را در آنجا خواهید فهمید! گفتم: کاری است که وزارت خارجه در جریان است؟ باز گفت: در آنجا خواهید فهمید! به فکر فرو رفتم و دیدم دکتر مصدق طوری به من نگاه می‌کند که می‌خواهد بفهماند که کاری با من ندارد و باید زحمت را کم کنم! گفتم: اشاره کوچکی هم نمی‌توانید بکنید که در کمیسیون حاضرالذهن باشم؟ گفت: نه از اطاق ایشان خارج شدم...»

اولاً به گواهی تاریخ، از سلطنت فتحعلی شاه در رویدادهای شدید مرزی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی و قومی و تحریکات بین‌المللی چه در دوره حکومت عثمانی و چه بعد از تجزیه قلمرو آن و تشکیل کشور عراق تا زمامداری زنده‌یاد دکتر مصدق، دولت ایران هیچ‌گاه حالت حمله و تجاوز به سرزمین همسایه غربی خود نگرفته و هرچه کرده در موضع دفاعی به رعایت تأمین حقوق داخلی و خارجی خود بوده است. پس ادعای مؤلف در عنوان «حمله نظامی به عراق» که از نظر سوابق مؤیدی ندارد و از جهت مدارک موجود مربوط به زمان حکومت دکتر مصدق در وزارت دفاع (ستاد ارتش) و وزارت امور خارجه و وزارت کشور تأیید نمی‌شود و با روش سیاسی آن حکومت نیز که در مقام استیفای حقوق ملت ایران بود تقدم در جنگجویی سازگار نیست بی‌اساس و بدیهی‌البطالان است.

ثانیاً کمیسیون منظور راجع به روابط ایران و عراق سه بار تشکیل شد نه یک بار به این شرح: نخستین جلسه آن در وزارت کشور در تاریخ پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۳۲ و دومین جلسه (موضوع بحث مؤلف) در تاریخ شنبه ششم تیر ۱۳۳۲ در وزارت کشور و سومین جلسه در ساعت ۱۸ روز سه شنبه نهم تیر ۱۳۳۲ در ستاد ارتش (برای مراجعه به پرونده گزارشهای مربوط). با این حال احضار مؤلف در روز جمعه پنجم تیرماه نزدیک شش بعد از ظهر» از طرف دکتر مصدق تنها برای اشاره به اینکه شما باید حتماً در این کمیسیون شرکت کنید و اصرار او در علت جویی (با آنکه موضوع کمیسیون به حکم سابقه معلوم بود) و پاسخ و برخورد سرد دکتر مصدق همراه با کتمان (غیر ضروری) موضوع کمیسیون و گفتن اینکه در آنجا خواهید فهمید. - (برخلاف شیوع معمول و

معهود آداب دانی او) به دلایل خیال و از اصل باطل است.

مؤلف در دنبال سخن آورده است: «از اطاق ایشان خارج شدم و در حالی که آهسته از پله‌ها پایین می‌رفتم کارهای چند روز اخیر وزارت خارجه را از نظر می‌گذراندم که بینم کدامیک از آنها با وزارت کشور می‌تواند ارتباط داشته باشد، تصادفها و تجاوزات مرزی عراق را به یاد می‌آوردم و بعد پیش خود می‌گفتم که این کارها مسائلی است که در وزارت خارجه پیشینه دارد پس اگر باید کمیسیونی درباره آنها بشود باید در وزارت خارجه باشد.

حدس مؤلف درباره «تصادفها و تجاوزات مرزی عراق» نیز به حکم آگاهی حاصل از موضوع بحث در جلسه پیشین، از مطالب ساختگی است و مانند دیگر گفته‌های مذکور او مطرود است.

مؤلف نوشته است: «گاه فکر می‌کردم که این هم کاری است مانند کار شیلات که دکتر مصدق نظر مرا خواست و مورد قبول واقع شد و در خارج وزارت خارجه هم حل شد...»

معلوم است که امتیاز شرکت مختلط شیلات ایران و شوروی در سال ۱۳۳۱ هـ.ش پایان یافت و دولت ایران در تاریخ شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۳۱ انحلال شرکت مذکور را به سادچیکف سفیر اتحاد جماهیر شوروی خبر داد و شرکت شیلات بر پایه سیاست موازنه منفی ملی گردید و هرکس با فکر دکتر مصدق آشنا باشد می‌داند که او در کار شیلات بنابر اصول سیاسی مختار خود نیازمند نظرخواهی از مؤلف نبوده است. منشأ ضعف فکر مؤلف این است که او خود را بی‌پروا محیط علم و فضل دانسته، مرجع قول «سلونی ما دون العرش» می‌شمرد! لکن «بسا طبیب که مایه نداشت درد فزود!»

سخنان مؤلف مانند اینکه «این کمیسیون بدجوری ذهن مرا به خود مشغول داشته بود... و لحظه‌ای از فکر کمیسیون مرموز غافل نمی‌شدم و حضور رئیس ستاد مرا خیلی متعجب کرد و پیش خود گفتم بسم‌الله رحمن (چنین) الرحیم ایشان اینجا چه کار می‌کنند» و «دکتر صدیقی آغاز سخن کرد و روی هم رفته این سخنان (یعنی سخنان صدیقی) بیش از یک ساعت (!) به طول انجامید» و «بالاخره به این نتیجه رسید که «اکنون کاری باید کرد که لانه و کانون جاسوسان کوبیده و نابود شود» «من دو گوش داشتم به اصطلاح دو گوش هم قرض کردم و با کمال دقت و توجه آماده شنیدن بیانات ایشان شدم در حالی که با خود نیز می‌گفتم خدا به داد برسد این کانون جاسوسی کجاست که باید درهم کوبیده شود؟» و دنباله آنچه از قول نگارنده نقل کرده است و درجه سستی و سخافت آن بر خواننده آشکار است تا آنجا که صدیقی «گفت: اگر قطع رابطه کردیم و نشد چه؟ هنگامی که این جمله آخری را ادا کرد من بی‌اختیار منظره‌ای وحشتناکتر و بدتر از کره نزد خود مجسم کردم و ناگهان به فکر عراق افتادم! و به خاطر رسید گذشته از اینکه مدرک مثبتی برای ادعای خود در دست نداشتند موضوع جاسوسان انگلیسی را که مبتنی بر خبرهای جنجالی روزنامه‌ها بود بهانه قرار داده مکرر به سفیر عراق اعتراض کرده بودم (زه بر این سیاست دانی!) ... خود را جمع و جور کرده دیدم اینجا جای عصبانی شدن نیست (!)...

باید با منطق (!) نظر خود را به آنها (!) بفهمانم. گفتم پس طرف ما انگلستان است و کانون جاسوسی و فساد هم عراق است و حالا باید به زور نیروی ارتش رفت و این کانون جاسوسی را از بین برد. گفت: بلی...»

دنباله صحنه سازی مؤلف که «عنقا ندیده صورت عنقا کند همی» و

نتیجه‌گیری او چنین است:

«در نتیجه ایران می‌شود کره دوم. این فکر عجیب چیست که به سر دولت افتاده است؟ رئیس ستاد سخنان مرا یادداشت می‌کرد. دکتر صدیقی از حرفهای من سخت عصبانی شد(؟) گفت: آقای مفتاح بالاخره باید برای مردم خوراک روحی تهیه کنیم (!) این حرف بیش از پیش مرا ناراحت کرد و پیش خود گفتم این خوراک روحی نیست این گلوله گرم است که می‌خواهید به خورد مردم بدبخت بدهید. این حرفها کدام است؟ و به دنبال این حرف که پیش خود گفته است از جای خود برخاستم و با فکری بی‌اندازه ناراحت و حالتی عصبانی خارج شدم.

هوای گرم بعدازظهر تیرماه از یک طرف و این توطئه خطرناک عجیب از طرف دیگر، پرده‌هایی بس وحشتناک و مرگبارتر از کره در نظر من مجسم می‌کرد. خود را به اتومبیل رسانده به راننده گفتم فوری به منزل برو!... در بین راه پیش خود فکرمی‌کردم که بی‌درنگ استعفا داده یکی دو چمدان لباس برداشته دست زن و بچه‌های خود را گرفته پیش از آنکه این فکر ناپخته کشور را به سیل خون و آتش بکشد ایران را ترک کرده شریک یک چنین اشتباه عجیب غیرقابل تصویری نشوم! ... همسرم... با حالتی نگران دنبال هم می‌پرسید چه شده؟ باز دعوایت شده؟ با کی دعوا کردی!... چه افکار وحشتناکی مرا احاطه کرده بود! حالا یک دوش سرد می‌گیرم درست می‌شود!»

راستی از مجموع این سخنان پریشیده و گزاف که وصف سبکی آن ورای حدّ تقریر است، انسان به یاد حکایت علوی دروغین سعدی می‌افتد و از خود می‌پرسد که مؤلف چندین دروغ درهم چرا گفته است! و اگر ظاهراً بازپرس و

بازخواست در کار نیست، باری در این میان وجدان مردی که نود سال از عمرش گذشته (عبدالحسین مفتاح فرزند داود مفتاح السلطنه در سه شنبه بیستم ربیع الاول ۱۳۱۶ هـ ق تولد یافته است) چه نقش و مقامی دارد! آری «وقتی حقیقت زشت می شود دروغ باید زیبا بشود!»

مؤلف باز می نویسد: «ساعت نزدیک پنج بعد از ظهر بود که زنگ تلفن صدا کرد. همسرم گوشی را برداشت و گفت تلفنچی منزل نخست وزیر است می گوید آقای نخست وزیر فرمودند فوراً بیایید. با عجله لباس پوشیده خدا را یاد کردم و به راه افتادم و در راه خود را آماده می کردم که نه تنها مورد اعتراض قرار بگیرم، بلکه بگویند که من با این افکار نمی توانم به کار خود ادامه بدهم و اگر زحمت نباشد باید رفع زحمت کنم.... باری سه ربع بعد خود را در کنار تختخواب دکتر مصدق یافتم.

پرسید به این کمیسیون وزارت کشور که گفته بودم بروید رفتید؟ گفتم: بلی گفت: خوب چه شد؟ از این جمله «خوب چه شد، هیچ خوشم نیامد و پس از لحظه ای مکث که حواس خود را جمع و اعصاب خود را کنترل کردم گفتم: مگر آقای رئیس ستاد نیامدند و گزارش نکردند؟ دکتر مصدق در حالی که به من نگاه می کرد چند لحظه را به سکوت گذراند بعد گفت: من با شما هم عقیده هستم و نظر شما را پسندیدم!... فقط خواستم به شما بگویم که من نظر شما را پسندیدم نظر صحیحی است دیگر عرضی ندارم! ... خدا را سپاس بجا آوردم که به من توانایی این را داد که میهنم را از یک خطر نابودکننده نجات دهم... بعد بی آنکه بدانم مخاطبم کیست گفتم: اگر برای چنین روزی زنده ماندم نهایت سپاسگزار و مفتخرم!...»

پیش از این گذشت که جلسه‌های سه گانه کمیسیون که در هر سه آنها  
مفتاح شرکت داشت و جریان کار آن از جهات متعدد منطبق با نوشته او نیست،  
راجع به روابط ایران و عراق بوده است.

عکس‌العمل عراق در برابر ملی شدن صنایع نفت و گزارشها و تلگرامهای  
پر سر و صدا و تحریک‌آمیز سرکنسول ایران در بصره مبنی بر توطئه در عراق بر  
ضد ایران و گزارشهای مأموران اطلاعاتی رکن دوم در قصر شیرین و کرمانشاه بر  
اساس اظهارات مسافران بغداد به ایران و گزارشهای استاندار استان پنجم (مرحوم  
دکتر عبدالحسین اردلان) و داستان محمد رشید (همه رشید) اقداماتی به منظور  
آگاهی به واقعیت امر و اخذ تصمیم مقتضی ایجاب می‌کرد مأموریت افسر نیروی  
هوایی ایران سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی با سمت رئیس هیئت وابستگی  
نظامی ایران در عراق در اواخر شهریور ۱۳۳۱ ه.ش. و حرکت او به بغداد در اول  
مهر ۱۳۳۱ هم در تأمین این امر صورت گرفت.

مطالعات و خبرگیری صحیح و پیشنهادهای سودمند و اقدامات مؤثر و  
گزارشهای سنجیده او در ماهیت امر و سازمان ارتش عراق و اوضاع مناطق و  
واحدهای نظامی آن و مؤسسات نفتی عراق و تحریک کردها و چگونگی کار و  
سطح نازل اطلاع و اثر وجودی سفارت ایران در بغداد و سرکنسولگری بصره  
(ر.ش. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، خاطرات سیاسی، بخش چهارم) اولیای امور را به  
چگونگی اوضاع و احوال آشنا ساخت و اقدامات بعدی نیز به دنبال همین امور و  
انعکاسات و پیامدهای آن و تحریکات مراکز داخلی و خارجی و ایجاد غائله‌ها و  
خرابکاریهایی در غرب و مناطق ایلی اصفهان و خوزستان و فارس بوده است و  
از این همه ارزش نوشته رویا گونه و ساخته‌های ذهنی مؤلف پدید می‌آید. «با



سخن دانسته گوی ای مرد عاقل یا خموش!» .

در صفحه فتوکپی مقدمه کتاب آمده است: «اگر تاریخ شصت سال اخیر دشتی بیکران باشد، مفتاح بی‌شبهه از تک‌درختان تناور آن است ... از آن سیاست‌مردانی که زنجیره عمرشان به تسلسل پایای تاریخ و سربلندی ایران بسته است. از آن تک نمونه‌هایی که ادا و اصول در نمی‌آورند، نوکر و حاجب و دربان نمی‌شوند، به سرسپردگی به این و آن افتخار نمی‌کنند و از صد رگشان هر رگ را به هر اسلوب که بزنی ایران را جاری می‌سازد؟ و بس! از آن مردهای مردستان ...»

نگارنده پس از خواندن این جملات که از مقوله اقتصاد عمل و نمودار نوعی لاف‌زنی از عقل و احساسات پاک است، از طرفی بر غفلت مؤلف از این لطیفه که:

قعل آمد حظه مردان مرد حظه «تو» گفت آمد، اینت درد

تأسف خورد و از طرف دیگر با خیال پردازیها و بلندپرواریهای او به یاد شاهکار «سروانتس» نویسنده «دن کشوت» افتاد که به‌رغم ضعف و ناتوانی می‌خواهد تصاویر ذهنی خود را از داستانهای دوره شهبواری که خوانده است به کار آورد! حتی اگر خطر کنیم و دل به دریا زده، رویدادهای آشکار را نادیده بگیریم و بپذیریم که «سیاست‌مرد» ما در سر اندیشه خدمت به ایران می‌پرورده است، باز باید بگوییم: بسیار فرق باشد از اندیشه تا حصول!

در مقدمه کتاب چنین می‌خوانیم: «.. ده ماه با مصدق کار کرد و ده ماه با سپهد زاهدی و در بیست ماه عبدالحسین مفتاح باقی ماند و هرچه کرد برای

ایران کرد و نه برای «این» یا «آن» ...»

شگفتا! گویی مؤلف خود گزک به دست نقادان می‌دهد. انصاف! چگونه مردی مستقیم احوال و دل بیدار، یا دست کم دن کیشوت‌وار و داعیه‌دار می‌تواند ده ماه در مقام معاونت وزارت امور خارجه با مردی خیراندیش و پاکباز همچون دکتر محمد مصدق چنانکه باید و شاید کار کند و پس از واقعه دردناک، ده ماه با سپهبد زاهدی آنچنانی! هم‌عنان باشد! «چه نسبت خاک را با عالم پاک»!

مؤلف چه بخواهد چه نخواهد، باید به داوری امان ناپذیر تاریخ گردن نهد و تسلیم شود و بداند که بسا پارگی‌هاست که رفو نمی‌توان کرد. شرح حال و پیشینه اعمال مؤلف نامی و «سیاست‌مرد» سامی را جسته گریخته نوشته‌اند و باز هم چنانکه باید خواهند نوشت، نیازی به یادآوری و وصف تمام گفت‌نگارنده نیست.

بر لبم قفل است و در دل رازها لب خموش و دل پر از آوازا

بهتر آنکه از خدا جوییم توفیق ادب!

با تجدید مراتب سپاس و پوزش خواهی از طولانی شدن نامه.